

- وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾
 و آن گاه که به موسی کتاب و فرقان دادیم باشد که شما هدایت یابید.
- وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾
 و آن گاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم شما به نفوس خود ظلم کردید که گوساله را به خدایی برداشتید، اکنون به سوی پاک آفرین خویش برگردید و توبه آرید؛ پس خود را بکشید، این (توبه و خودکشی) بهتر و به سود شماست نزد خداوند پاک آفرین شما، پس پذیرفت توبه شما را، چه اوست آن خداوند توبه پذیر مهربان.
- وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٥﴾
 و آن گاه که گفتید: ای موسی، ما هرگز برای تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه خداوند را آشکارا بنگریم، پس صاعقه شما را گرفت در حالی که می‌نگریستید.
- ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾
 و شما را بعد از مرگ برانگیختیم باشد که شما شکرگزارى کنید.

شرح لغات

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

الکتاب: نوشته، وظیفه واجب، حکم، تقدیر.

فرقان: برهان، آنچه حق و باطل یا هر دو چیز را به خوبی از هم جدا کند.

بارء، از «بَرَاء»: از بیماری و آلودگی و نقص بهبودی یافت و پاک گردید، آفرینش

را بر فطرت درست و کامل آفرید.

رؤیت: ادراک به چشم.

جهر: آشکارا و بی پرده. نسبت به دیده شده است، و «معاینه» نسبت به بیننده.



صاعقه: آتشی که با حرکت شدید از آسمان فرود آید. بانگ لرزاننده و کشنده؛ مرگ ناگهانی، بیهوشی.

بعث: برانگیختن از خواب و مرگ، حالت سکون و خفتگی.

«و اذ آتینا موسی الكتاب و الفرقان» این آیه سرآغاز تحول بنی اسرائیل به سوی زندگانی نوین است. موسی عليه السلام، با الواحی که قوانین و احکام در آن ثبت شده، از میعادگاه به سوی آنان برمی‌گردد. این الواح هم «کتاب» است که قوانین و احکام در آن ثبت شده است، و هم «فرقان»، آیات و بیناتی است که حق و باطل و حرام و حلال را از هم ممتاز و جدا می‌گرداند. کتاب و فرقان برای آن بود که این قوم را از روش و اندیشه پراکنده در یک نظام الهی و قانونی درآورد، تا چشم عقلشان با نور آیات و تعالیم آن، خیر و شر و نیک و بد را تمیز دهد تا راه هدایت مستقیم پیش گیرند.

«و اذ قال موسی لقومه...»: برای آنکه نفوس بنی اسرائیل به خوبی مستعد هدایت و فراگرفتن دستورهای کتاب شوند، باید انقلابی در اجتماع و نفوس آنان پیش آید که همان توبه است. توبه از شرک و گوساله پرستی و برگشت به سوی باری و فطرت اولی جز با ریختن خون فاسد و «فصد اجتماعی» در پیشگاه باری پذیرفته نگردد. اگر هم به ظاهر و نزد خداوند تواب پذیرفته شود، از نظر انقلاب درونی و پاک شدن نفوس، جز تن دادن به ریخته شدن خون‌های فاسد و کشتن نفوسی که با شرک سرشته شده و یکسره از خدا برگشته چاره‌ای نیست: «ذلکم خیر لکم عند بارئکم». زیرا شرک و تقالید فاسد چون در نفوس ریشه دواند، ریشه استعداد و حرکت به سوی خیر را می‌خشکاند؛ گناهان دیگر مانند آفت‌هایی است که بر میوه و برگ و پوست درخت می‌زند که امید تجدید حیات برای آن باقی است، ولی شرک مانند آفتی است که مغز درخت را تباه می‌کند؛ پس باید از بن بریده شود،

تا شاید از ریشه آن شاخه‌های سالم بروید. بنابراین بیان، این دستور با آیه سابق «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ» منافات ندارد. می‌شود که عفو پس از این توبه بوده باشد: به قرینه «ثُمَّ». شاید، همچنان که گفته‌اند، این دستور شأنی و آزمایشی بوده است؛ یعنی توبه چنین گناهی کشتن نفوس شرک‌زاست، یا آماده شدن و تن دادن به خودکشی موجب پذیرش توبه آنان شد. با چشم پوشی از آنچه در تورات و احادیث اسلامی آمده، بعید می‌نماید که بنی اسرائیل به دستور موسی چنین تکلیفی را پذیرفته و اقدام به خودکشی کرده باشند، با آنکه همین‌ها پیوسته از هر تکلیف سبک تری سر باز می‌زدند و برای فرار از آن بهانه‌ای می‌جستند تا آنجا که به موسی می‌گفتند تو خود با خدایت برو و با دشمنان بجنگ، ما اینجا می‌نشینیم!

در تورات می‌گوید: «موسی در جلو محله (محل سکونت بیابانی یهود) ایستاد و گفت: هر که برای خداست پیش من آید. گروهی از بنی‌لاوی نزد وی گرد آمدند. پس به آن‌ها گفت: خدای اسرائیل چنین دستور داده است که هر یک شمشیرش را بردارد و از هر محله‌ای بگذرد و برادر و دوست و نزدیک خود را بکشد، بنولاوی چنین کردند تا سه هزار از قبیله به خاک و خون افتادند...!»^۱

در بعضی از روایات چنین آمده است: «ابر تاریکی همه را فراگرفت و به جان هم افتادند، موسی و هارون دست به دعا برداشتند تا توبه آن‌ها پذیرفته شد. بعضی عده کشتگان را هفتاد هزار گفته‌اند!»^۲

احتمال دیگر این است که نفس سرکش بت تراش خود را بکشید: «فاقتلوا»، «ف» برای تفریع و بیان حد توبه است: تا آنجا باید توبه کنید که نفوس خود را بکشید. قاضی بیضاوی می‌گوید: «کمال توبه شما با از میان بردن و قطع شهوات

۱. کتاب مقدس، همان، سفر خروج، ص ۱۰۶، اصحاح ۳۲.

۲. الطبرسی، همان، ص ۲۳۸.



است؛ چنان که گفته شده: کسی که نفس خود را معذب ندارد به نعمتش نرساند و کسی که آن را نکشد زنده اش نمی‌گرداند.^۱

عرفان پیشگان، به حسب روشی که دارند، این‌گونه آیات را به عوالم معنوی و قوای نفسانی تفسیر یا تأویل می‌کنند.^۲ این آیات صریح با نظری که به هدایت عمومی دارد، شایسته چنین تفسیرها بلکه تأویل‌ها نیست. گرچه، تطبیق آیات بر قوای نفسانی که ظواهر طبیعی، صورتی و مظهری از آن است از قدرت بلاغت قرآن به دور نیست: «ظهور موسی مانند عقل الهی فطری است که با الهام و تأییدات خداوندی، در کشور نفس طلوع کرده است تا قوا و عواطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شهوت آزاد گرداند. دیو غضب و شهوت، قوای منفعله نفس را در برابر دعوت عقل بسیج می‌کند و به حکم آیات توحیدی که عقل می‌نمایاند تسلیم نمی‌گردد. نیروهای حق جو، به رهبری عقل، از کنار طوفان‌های وهم و هواها و انگیزش آرزوها و وحشت‌ها می‌گذرند و به ساحل امن سرپرستی عقل می‌رسند، مبادی شرانگیز و قوای مدافع آن محکوم و مغروق می‌شوند. همان قوای پیرو عقل هم، گاه و بی‌گاه، به یاد تن‌پروری‌ها و لذات، از هم‌قدمی کامل با عقل پیشرو سستی می‌کنند و به عقب برمی‌گردند. عقل ایمانی، برای اتصال به مبدأ اعلی و گرفتن دستور از سرپرستی نفسیات و تدبیر قوای آن چندی منصرف می‌شود، مبدأ وهم، قوا را به میل طبیعی پرستش گوساله‌طلایی که مظهر شکم خوارگی و مال‌پرستی است، می‌کشاند و از عبادت و توجه به پروردگار غافل می‌سازد. عقل کامل و مجهز به قوانین، پس از چهل شبانه روز (یا چهل سال)، برای نجات نفسیات، برمی‌گردد، این همان «سیر من الحق الی الخلق» است. اولین دستورش

۱. البیضاوی، التفسیر، همان، ص ۱۰۲.

۲. ابن عربی، تفسیر القرآن الکریم، همان، ج ۱، ص ۴۹-۵۰.

توبه و بازگشت و کشتن هواهای نفسانی و از میان بردن جنبش‌های آن است». «و اذ قلتم یا موسیٰ لن نؤمن لک...». قوای ادراکی چون توانست از ساخت و سازهای وهمی، مانند بت و گوساله، رهایی یابد و آن را محکوم کند و از کار بیندازد، به زودی نمی‌تواند از تأثیر حواس ظاهر آزاد شود و با عقل مطلق، مطلق را درک کند؛ وهمی می‌طلبد تا حقیقت مطلق و غیرمتناهی را در حد محدود حواس ظاهر دریابد.

ترتیب این آیات، ظاهر در ترتیب وقایع است: پس از آنکه موسیٰ الواح و قوانین را آورد، بنی اسرائیل مأمور شدند که دستورات آن را جزء به جزء اجرا کنند. در این مورد است که چنین درخواستی کردند. گویند: «پس از مرگ هارون در بیابان سینا، یهود بیش از پیش از اطاعت موسیٰ سر باز زدند و تقاضاهایی می‌کردند؛ از جمله، می‌گفتند: نعمت‌های خداوند به همه فرزندان اسرائیل ارزانی شده است، نه تنها بر موسیٰ و فرزندان هارون؛ پس ما نیز باید خدای را آشکارا بنگریم و از او بی‌واسطه دستورات را بشنویم». ^۱ «لن» نفی ابد و «لام» اختصاص و انتفاع: «لن نؤمن لک»، می‌رساند که مقصود از ایمان، پیروی از موسیٰ و کتاب و فرقان است. گویا گمان می‌کردند که فرمانبری از دستورات کتاب فرمانبری از موسیٰ است، چون نمی‌خواستند یکسره تسلیم موسیٰ شوند، با این لحن تند گفتند: «ما هرگز به تو و برای تو ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه خدای را آشکارا بنگریم» و خود از وی بشنویم.

۱. در تورات، داستان مفصلی در این باره آورده که همه آن تجلیل از یهود است تا آنجا که پیشنهاد روبه‌رو شدن و شنیدن سخن خداوند را از جانب خدا بیان می‌کند، سپس می‌گوید که خداوند به موسیٰ گفت: «اکنون من در میان توده ابر به سوی تو خواهم آمد تا چون با تو سخن می‌گویم، قبیله خود بشنود و برای همیشه به تو ایمان آرد». پس، به موسیٰ گفت: «برو به سوی قبیله و امروز و فردا آن‌ها را پاکیزه گردان...». کتاب مقدس، همان، ص ۱۶۱-۱۶۲، سفر خروج، اصحاح ۱۹. (مؤلف)



«فَأَخَذَتْكُمْ الصَّاعِقَةُ...» ظاهر آن است که مقصود از صاعقه، بانگ شدید همراه با زلزله و آتش است که مرگ یا بیهوشی لازمه آن است. صاعقه اثر متراکم و فشار بیش از حد توانایی ظرف یا ماده است. گویا ظهور صاعقه (بر کوهی که بنی اسرائیل یا شیوخ آن‌ها در کنارش بودند) برای عامه آن‌ها جواب ارعابی بود تا دیگر چنین درخواستی نکنند و برای اهل نظر و فکر، جواب علمی؛ چه آن قدرت لایزالی که مواد و عناصر جهان را به این نظم و سامان درآورده در حد معین و محدودی از آن در مظهر ماده ظاهر و متشکل گردیده اگر اندکی بیش از آنچه هست قدرت و نیرو به صورت مادی رسد، همه صُور و اشکال فرو ریزد و جز دود و آتشی، بسان خلقت نخستین، از آن باقی نماند، پس چگونه تصور شود که قدرت غیرمتناهی در صور متناهی درآید!

«ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ...». موت مقابل حیات است و مانند حیات دارای معانی اضافی و مراتبی است.^۱ استعمالات لغت و اشارات قرآنی، دلیل بر اختلاف معانی موت و حیات است. چون عرف عامه از لغت «موت» مرگ و فقدان حیات بدنی را می‌فهمد، بعضی از مفسرین هم [این کلمه را] در هر جای قرآن ذکر شده به همین معنا گرفته‌اند. به فرض اینکه این تفسیر در همه جا درست باشد، در مواردی که قرآینی همراه آن است، درست نیست. در اینجا اگر بنی اسرائیل یا شیوخ آن‌ها با موسی یکسره مرده بودند، مناسب بود به جای «أَخَذَتْكُمْ» (شما را گرفت)، «قَتَلَتْكُمْ»

۱. یعنی همان طور که زندگی انسان دارای معانی مختلف و مراتبی است مانند: کودکی، جوانی، پیری، زندگی نباتی، زندگی حیوانی، زندگی انسانی، زندگی پس از مرگ، زندگی شرافتمندانه، زندگی جاویدان و مانند اینها، مرگ هم به همین صورت، دارای معانی و مراتبی است مانند، مرگ زودرس، مرگ تدریجی، مرگ شرافتمندانه. امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام به یارانش می‌گوید: مرگ شما هنگامی است که در زندگی با کوتاهی و غفلت خودتان به زور مغلوب و مقهور دشمن شوید، اگر چه نفس هم بکشید و فعالیت حیوانی داشته باشید، و زندگی شما هنگامی است که دشمن را مقهور و مغلوب کنید، اگر چه کشته شده باشید «نهج البلاغه، خطبه ۵۱».

(کشت شما را) گفته شود. و اگر در دم همه می مردند، باید جمله «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» را توجیه کرد. و کلمه «بعث»، برانگیخته شدن و به پای خاستن است؛ [بنابراین] اگر مرده بودند، «احیاء» که بخصوص در مقام مَنّت نهادن معنای خاص دارد، مناسب تر است. در مجمع البیان می گوید: «گفته شده است که این ها پس از به هوش آمدن از خدا خواستند تا آن ها را به پیامبری برانگیزد». ^۱ در سوره «اعراف» درباره موسی «فَلَمَّا أَفَاقَ» ^۲ آمده که «افاقه» به هوش آمدن است. و به جای صاعقه، «رجفه» است که حرکت و زلزله شدید است و زلزله خود به خود کشنده نیست. آن گاه می فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ﴾ ^۳ (گفت: پروردگارا! اگر خواستی، آن ها را پیش از این می کشتی و مرا نیز). این آیه به مردن همه صراحت ندارد و ضمناً از وضع و حال خود [موسی] و آن ها با هم خبر داده است و «موتکم»، با اضافه به ضمیر، موت مخصوصی را می رساند نه موت مطلق را. بنابراین چه گفته شد: گویا موسی و بنی اسرائیل در پای کوه در اثر صاعقه و زلزله دچار بیهوشی و برق زدگی شدند. بعضی از مفسرین جدید گویند: موسی پس از این درخواست، آنان را پای کوه آتشفشانی برد که در آن نواحی هنوز وجود دارد تا بترسند و از چنین درخواست هایی درگذرند. ولی این بیان هم خلاف ظاهر آیات است. «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» مشعر بر این است که آن ها برای زندگی جدیدی از جای برانگیخته شدند تا عظمت و قدرت خداوند بر دل آن ها چیره شود و احکام و دستورات را درک و عمل کنند و در پرتو هدایت وحی و کتاب درآیند. و با انجام و اجرای دستورات کتاب، شکر این نعمت بزرگ را چنانکه باید به جای آرند.

۱. الطبرسی، مجمع البیان، همان، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. «پس همین که به هوش باز آمد»، الاعراف (۷)، ۱۴۳.

۳. الاعراف (۷)، ۱۵۵.



گویا ظهور قدرت و تابش آن بر دل‌های آنها آماده پذیرش حیات نوین شان کرد، تا قوای معنوی شان برانگیخته شود و راه و روش تازه‌ای در پیش گیرند. این پیشامد *أخَذِ صَاعِقَهُ*، فاصل میان گذشته و آینده و منشأ حیات دیگری برای آنها شد. این آیه، با کلمات: «*ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ*» و «*بَعْدَ مَوْتِكُمْ*» و «*لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ*»، بر ذهن چنین تجلی می‌نماید. *وَاللَّهُ أَعْلَمُ*.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»